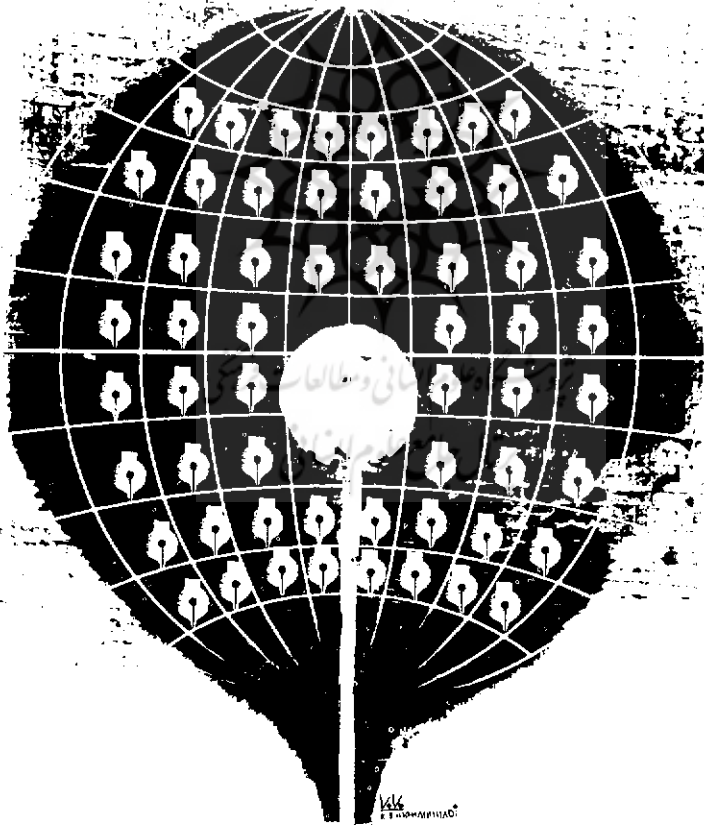


جہانی شدن فرهنگ

محمد حسین پژوهنده



چکیده

نویسنده معتقد است که مسأله‌ی مورد بحث نه چنان که جامعه‌شناسان و اقتصاددانان غربی می‌گویند یک فرایند اجتماعی تابع مدرنیته است و نه آن چنان که منتقدان مارکسیست بدان اعتقاد دارند پیامد قهری نظام سرمایه‌داری است. هر چند که هر دو نظریه نیز تا قسمتی صحیح است و به عنوان عامل خارجی بر رشد و سرعت آن می‌افزاید. نویسنده، معتقد است این پدیده بخشی از یک برنامه‌ی کلان سیاسی غربی است که در خود بار ایدئولوژی سلطه را دارد ولی خود با چنین پیش فرضی وارد بحث نمی‌شود و از دید خوش بینانه بدان می‌نگرد یعنی به عنوان یک فرایند اجتماعی که دارای مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و چون مؤلفه‌ی اخیر جنبه‌ی زیرساختی دارد بیشتر از اهمیت کاوش برخوردار است. از این رو، به بررسی امکان آن و موانعی که در تحقق آن دخیلند اشاره می‌کند و سپس به ویژگی‌ها، ابزار و عوامل و بسترهای رشد یا تکوین آن در جوامع کوچک و بزرگ انسانی می‌پردازد.

جهانی شدن مانند هر پدیده‌ی دیگر اجتماعی خواه ناخواه منشأ تغییراتی است و پیامدهای خیر و شری از خود به جا می‌گذارد که، اگر از آنها غفلت شود و آمادگی وجود نداشته باشد، منجر به چالش‌ها و گسل‌هایی می‌گردد که حیران ناپذیرند. از این رو، به دو گونه راه کار تربیتی و حیرانی در انتهای بحث اشاره می‌کند و بحث خود را به پایان می‌برد.

واژگان کلیدی

جهانی شدن، جهانی سازی، فرهنگ، تهاجم فرهنگی، مقاومت‌های هویتی، یکسان سازی

مقدمه

و جو فکری را در فضای سیاسی، اجتماعی و روشن فکری و حتی توده ملاحظه نمائیم

اگر کمی به گذشته‌ی نه چندان دور بنگریم

درمی‌یابیم که هر از چند گاهی مسأله‌ای فراروی ما بوده است که اندیشمندان و توده‌ی مردم را به خود مشغول داشته است.

نخستین مسأله، تهاجم فرهنگی بود که هنوز هم صورت مسأله باقی است و با مسائل بعدی که مضافاً به سراغ ما آمده حل قطعی برای آن پیدا نکرده‌ایم. مسأله‌ی بعدی جامعه مدنی بود و مسأله بعدی اصلاحات، سپس گفتگوی تمدن‌ها و هم‌اکنون با مفهوم نوپیدای جهانی شدن مواجه می‌باشیم.

سؤالی که این جا مطرح می‌شود این است که چرا پیش از آن که به حل قطعی، در مورد یک مسأله، برسیم وارد مسأله‌ی بعدی می‌شویم؟

یکی از پاسخ‌ها در این خصوص این است که مسائل یا مفاهیم، به دلیل کلیت آنها، از ابهام برخوردار بوده‌اند و به گونه‌ای منسجم نیاز به ماهیت‌شناسی داشته‌اند تا گونه‌ی مشخصی از آن که مورد ابتلای ما هست روشن شود که به عنوان نمونه از جامعه‌ی مدنی باید یاد کنیم.

اما آنچه به نظر نویسنده عامل اصلی تداوم درگیری فکری با مسائلی از آن قبیل می‌باشد این است که همه‌ی این‌ها دست

و پاهای یک اختاپوسند که در شرایط خاص نهانی در گونه‌های متفاوت ظاهر می‌شوند. دلیل آن هم این است که هیچ کدام برآمده از نیاز، و حاصل تلاش فکری ما، نبوده و برخورد ما با آنها تدافعی بوده است.

نکته‌ی ظریفی که التفات به آن ضرورت دارد این است که در مفهوم واژه‌ی Globalization دو معنای متغایر نهفته است که بر ابهام آن می‌افزاید: جهانی شدن و جهانی کردن.

به سخنی دیگر، آنچه حقیقتاً از این واژه مفهوم سازی می‌شود همان جهانی شدن است؛ یعنی امری فرایندی که خواه ناخواه در حال واقع شدن است، و نتیجه‌ی فعل و انفعالات پویشی است. لیکن آنچه در عمل مشاهده می‌شود ورای آن است، یعنی تلاش یک قدرت بزرگ برای هضم و بلع فرهنگ‌های دیگر؛ لیکن در پوشش یک امر کاملاً معقول و مشروع.

بنابر این، بحث ما خود به خود شامل دو نوع نگرش خواهد بود: خوش بینانه، و بدبینانه این مطلبی است که برخی از نویسندگان غربی نیز بدان اذعان دارند. دنیس گولت به هر دو مورد می‌پردازد.

مورد بدبینانه:

نیروه‌های قدرت مند یکسان سازی به همه‌ی فرهنگ‌ها و ارزش‌های فرهنگی هجوم برده‌اند، فرهنگ‌های گوناگون را همگن ساخته، آنها را کم‌رنگ نموده و در جامعه به صورت امری تزئینی، بی‌رسمق و حاشیه‌ای جلوه داده‌اند... (وی سپس به عوامل یکسان سازی اشاره می‌کند که در پایان همین مقاله به برخی از آنها خواهیم پرداخت) نتیجه‌ی این تأثیرات یکسان سازی، نابودی و پاکسازی و فرسایش فرهنگی در حدی گسترده است...

مورد خوش بینانه:

بر طبق روایتی خوش بینانه، انسان در جهت انجام دادن به جهان پیش می‌رود و چون کارگزاری که مسئول جهان هستی است فعالیت‌های اقتصادی و زیست محیطی را هماهنگ می‌کند. فرهنگ‌های زنده و معتبر بی‌شماری سرافراز از هویت خویش شکوفا می‌شوند و از وجود فرهنگ‌های رنگارنگ دیگر شادمان خواهند بود. انسان‌ها در همه جا وجود پاره هویت‌های گوناگون و

هم‌پوشی را می‌پذیرند و آنها را تقویت می‌کنند و چون بر این باورند که بنی آدم اعضای یک پیکرند، این هویت‌های گوناگون را به هم پیوند می‌دهند... از دل میراث فرهنگی آنان ارزش‌های گران سنگ برای فرهنگ جهانی انسان پدید می‌آید.^۱

از این روی، کنش‌های فرهنگی باید بیشتر متوجه عملی کردن روایت خوش بینانه باشد. زیرا به گواهی تاریخ، تأثیرپذیری پاره فرهنگ‌ها از فرهنگ کلان، و نیز فرهنگ‌های ضعیف از فرهنگ قوی و غنی، نتیجه‌ی پوشش فرهنگ است. فرهنگ برتر خود به خود سیادتش را بر همگن‌های خود ابراز می‌کند و فرهنگ‌های فقیر در چنین برخوردی ایستادگی نمی‌کنند. نمونه‌ای از این مورد را از قرن ششم میلادی به این طرف در تأثیرپذیری فرهنگ‌های آسیایی، اروپایی و آفریقایی از اسلام، شاهد بوده‌ایم. همچنین دو آئین بزرگ یهودی و مسیحی که خاستگاه شرقی دارند ولیکن سراسر غرب را پوشانده‌اند، از این سیاق می‌باشند. این حقیقت امر بود، و اما واقع امر این است که موضوع مورد بحث، یعنی آنچه در قالب جهانی شدن مطرح است، یک ایده‌ی

اومانستی است که در دامن غرب پرورش یافته، در ساختار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سرمایه داری لیبرال به حیات خود ادامه می‌دهد. چنان که مالکوم واترز در تعریف خود از جهانی شدن همان چیزی را نشان می‌دهد که از واژه‌ی لیبرالیزم مفهوم سازی می‌شود:

فرآیندی اجتماعی که در آن قید و بندهای اجتماعی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود.^۲

این در حالی است که نفوذ و اقتدار مطلق آمریکا و چند کشور قدرت مند در تصمیم‌گیری‌های نهادهای بین‌المللی، و کنترل پیدا و ناپیدا بر برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اجتماعی سازمان ملل، امری نیست که بر کسی پوشیده باشد. لذا به وضوح - در نگاهی پدیدار شناختی - نمود جهانی سازی یا به عبارت دیگر، آمریکایی کردن را در حیطه‌ی معنارسازی آن پدیده مشاهده می‌کنیم.

آنچه ما و هر ستمزده‌ی دیگری را بیش از پیش متوحش می‌سازد التفات به غایت‌های آنی چیزی است که با آن چنان ماهیت اندیشه‌ای، می‌رود تا پیشرفت‌های مادی و اقتصادی را در کنترل یک تمدن

الحادی با پوشش الهیاتی (الهیات لیبرال) که دائماً در حال گسترش است درآورد. بنابراین:

- در چشم انداز امروز اشتباه است اگر فکر کنیم که روند جهانی شدن عمده‌تاً تکنولوژیک و اقتصادی است.

- موج اندیشه‌ای لائیکی در حال فراپوشاندن همه‌ی اندیشه‌ها با قدرت اقتصادی و تکنولوژیکی خویش است. یعنی فلسفه‌ی پوزیتیویستی - علی‌رغم ادعای زوال آن - و پارادایم‌های مادی و ایدئولوژی سکولار مربوط به آن را به سایر جهان اشاعه می‌دهند.

نتیجه‌گیری:

در نگاهی خوش بینانه جهانی شدن به عنوان یک فرآیند، موضوعیت می‌یابد، زیرا در جهان فرهنگی مرز گسسته‌ای هستیم که عقل‌ها سوار بر بال امواج و اشعه به هر روزنی سر می‌کشند و به هر خانه‌ای ورود می‌یابند [اینترنت] تا عضویت او را در خانواده‌ی جهانی مجازی الکترونیکی به رسمیت بشناسند. «بدین سان محتویات ذهنی یک شهروند هر چه بیشتر از عناصری تشکیل می‌شود که منحصر به یک کشور و گروه قومی یا دینی نیست.» بنابراین قرن بیست و یکم همان قرن

جهانی شدن است، بی‌آنکه پیشتر بر آن وقوف یافته باشیم.^۲

تحلیل:

چنان که از بررسی جنبه‌ی تاریخی زبان، فرهنگ، آموزش و پرورش درمی‌یابیم گرد شدن زبان‌ها، اخلاق، انعطاف ادیان، درک متقابل گروه‌های انسانی و تسامح در سنت‌ها هر چند از نگاه درونی آسیب و مسأله‌ی فاجعه‌آمیزی تلقی می‌شود - یعنی خبر از دور شدن انسان‌ها از کیان ویژه‌ی خویش می‌دهد - اما از نگاه برونی و عام انسانی، مزدهی نزدیک شدن دوباره‌ی انسان‌ها به یکدیگر را در لفافه دارد.

اصولاً چیزی که باید به عنوان مسأله‌ی غریب مطرح شود، دور شدن و بیگانه شدن انسان‌ها با یکدیگر است، نه پیوستن و نزدیک شدن و به وحدت رسیدن و درک یکدیگر؛ زیرا انسان به طور کلی موجودی است جهانی و اصل اندیشه‌ی جهانی، در طبیعت بشر بوده است و در ادیان هم یک اصل مهم است، چنان که گویی از آن جا به فرهنگ‌ها نفوذ یافته است و لذا به مثابه‌ی یک حس طبیعی، بشر در هر کجا باشد دوست دارد با هم‌نوع خود - و در شدت اضطرار با مطلق

حیوان - رابطه برقرار کند، بدون آن که به جداکننده‌های قومی و اقلیمی بنگرد.

از این مطلب نتیجه می‌گیریم که سیستم شعورمندی مخفیانه در نهاد انسانی جهانی - بریده از اصل خویش - تلاش می‌کند هویت بزرگ پیشین وی را برایش نزدیک سازد. بنابراین، جهانی شدن، یک رجعت روان شناختی به هویت از دست رفته است و در موقعیت یک حس طبیعی ارزیابی می‌شود.

خوش باوری یا خوش بینی عقلانی

با این حال باز جای این سؤال باقی است که:

آیا با کمال خوش باوری هجدهمی امپریالیسم راه، در هر عصری و اکنون در عصر ما امریکا، به دیگر ملل به راحتی بر همین نوع برداشت از جهانی شدن حمل نموده و آنان را تیرئه کنیم؟

پاسخ این است که خیر، لیکن چنین رخدادی با فراگردی چنین نامیمون دلیل بر رد آن فرآیند نیکو با ماهیتی کاملاً عجیب با سرشت انسانی نباید بشود، بلکه باید به توده شناخت داد تا از آن حراست کنند و آن را از دستبرد زدن شیطان دور سازند. [کار شیاطین ابتکار عمل به دست

گرفتن و زیباها را به خود گزیدن و زودتر از دیگران بر اهرمها آگاهی یافتن است، نه خلق و ایجاد و اختراع از نو] منافات ندارد که دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی در خدمت قدرت طلبان، با کشف این راز، آن را آماده‌ی خدمت آنان گردانند و ترفندهایی را در جهت سرعت بخشیدن به آن فرایند اعمال نمایند و از طرف دیگر برای انحصاری کردن آن، با حیللهایی تبلیغاتی، دیگران را نسبت به آن بدبین نموده، آن را بلای جانشان معرفی نمایند. یعنی در واقع، آفات جهانی سازی خود را به جهانی شدن آنان نسبت دهند. تا از این طریق بتوانند به راحتی از یک امکان بزرگ و بسیار مؤثر به نام جهانی شدن به نفع خود، منحصرأ، بهره گیرند. لذا زمان و فضا را باید کنار زد و نگاه خود را روی ملت خاص، نژاد و جغرافیای خاص و همچنین زمان خاصی متمرکز ساخت. چنان که بعد از فروپاشی عثمانی چندین مرحله داعیه داران آن را دیده‌ایم که جای خود را به دیگری داده‌اند. مثلاً فرانسه، انگلستان، آلمان و اکنون هم امریکا. از این تأملات چنین درمی‌یابیم که یک ملت و ملیت خاصی را نمی‌توان هرگز زعیم آن دانست. بلکه این یک سیستم هوشمند، مثلاً

سرمایه‌داری لیبرال، است که در سطح انسان جهانی، به سان مسابقات فوتبال - از رقابت‌های انتخابی تا فینال جام جهانی - عمل می‌کند. دکتر مراد ویلفرید هافمن در این خصوص تقریباً با ما هم عقیده است. وی می‌گوید:

جهانی شدن پدیده‌ای است با شهرت تاریخی و اساساً خنثی در جهت غنی سازی فرهنگی در سطح جهانی، که هر از چند گاه به تفوق و سلطه‌ی یک فرهنگ خاص انجامیده است، بدون این که هرگز فرآیندی یک سو به باشد. [البته وی منکر نمود آن در شکل و قالب امپریالیستی و با هدف جسهان‌گیری یک قدرت بزرگ نیست].^۴

بخش اول: جهانی شدن با کدام مؤلفه

مؤلفه‌ها یا به تعبیری مسائل بنیادین و اساسی که در ساخت و سازمان موضوعات نقش ایفا می‌کنند، گاهی در بعضی بیان‌ها با عرصه‌های عملی یا با عوامل به دو دلیل اشتباه شده‌اند:

۱) غلبه‌ی یکی از عناصر بنیادین از نظر مفهوم سازی، تا حد فراگیری تمامی عرصه‌ی معنا؛

۲) نگاه صرفاً پراگماتیک و یا نمود شناختی به آن موضوع، در جایی که مطالعه‌ی پدیدار شناسانه روی یکی از آن عناصر بتواند متمرکز شود.

مثال: جامعه‌ی a اگر بخواهد به یک جامعه‌ی جهانی شده (a^-) تبدیل شود ناگزیر است که از پتانسیل اقتصاد قبلاً کمک بگیرد (E) و در آن تحول ایجاد کند، بنابر این برای این کشور a^- همان E خواهد بود، زیرا اقتصاد سخن نخست است. پس در این جا جهانی سازی، که در عرصه‌ی اقتصاد می‌خواهد اتفاق بیافتد، روی یکی از مؤلفه‌ها و مسائل بنیادین خود نیز قرار دارد.

دلیل سومی نیز ممکن است وجود یابد و آن تفاوت زاویه‌ی دید است. یعنی همچنان که در یک جمله، اسمی که در آغاز قرار می‌گیرد ممکن است به چند عنوان مسند الیه، نهاد (مبتدا)، فاعل خوانده شود (هر کدام به اعتباری)، در این جا نیز نوع نیاز به مطالعه در تشخیص یافتن آن عنصر به عنوان خاصی، مؤثر است.

در هر حال، جهانی شدن، دارای سه مؤلفه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است.

لیکن با توجه به آنچه ذکر شد، موضوع جهانی شدن را مفهوم سازی می‌کنیم و نهایتاً درمی‌یابیم که تنها مؤلفه‌ای که بدون آن امکان تحقق جهانی شدن وجود ندارد. و با آن، سایر مؤلفه‌ها پشتیبانی شده، قوام می‌گیرند عنصر فرهنگ است.

توضیح:

الف) در جهانی شدن با مؤلفه‌ی اقتصادی، اگر سیستم بانکی، اقتصاد بازار، سیستم تعاون و مشارکت، تجارت خارجی و داخلی، سیستم تولید و توزیع، کشاورزی، صنعت و... همه براساس الگوی واحد جهانی در یک کشور قرار بگیرند؛ اقتصاد آن کشور چالش‌های بیرونی کمتری خواهد یافت و از اعتبار جهانی برخوردار خواهد شد، لیکن عنوان جهانی شدن را به جامعه‌ی خود نخواهد بخشید؛ مگر آن که پیروی از آن الگو، فرهنگ خاص آن در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی را نیز به همراه آورده و رایج و مقبول گرداند. بنابراین عامل اقتصاد نمی‌تواند به تنهایی منشأ جهانی شدن قرار گیرد.

ب) مؤلفه‌ی سیاسی دولت ملی (Nation states) نمونه‌ی برتر دموکراسی تاکنون بوده است که با جهانی شدن، به زعم بسیاری از تحلیل‌گران،

تحلیل خواهد رفت، زیرا حاکمیت از بیرون مرزهاست.^۵

عامل بُرنده و اهرم بَرَنده در این رابطه، ارتباطات الکترونیک است که خود امر فرهنگی است؛ وانگهی اطلاعات وارده از بیرون مرزها روی تغییر فرهنگ، اعتلای آگاهی و گسترش فهم عمومی کار می‌کند. در واقع، فرهنگ افراد، از نوع جهانی شده‌ی آن می‌شود و آن گاه با دولت و نهادهای آن به چالش می‌افتد.

با چنین دیدی است که، ضمن نادیده نگرفتن سایر مؤلفه‌ها، می‌توان به اعتبار غلبه و فراگیری عنصر فرهنگ در مفهوم سازی جهانی شدن، آن را امر فرهنگی نامید. چنان که برخی نمودیابی جهانی شدن را در بازتاب آن در عرصه‌ی فرهنگی جامعه، به «جامعه مدنی جهانی» (با همه‌ی استلزامات آن، منجمله دولت و اقتصاد) تعبیر کرده‌اند.^۶

با این حال، اگر با دید پدیدار شناختی به موضوع بنگریم قضیه تا حدی فرق می‌کند و مؤلفه‌های جهانی شدن، که با آنها شناخته می‌شود، و ضمن استواری بر این‌ها، به گسترش و حاکمیت مؤلفه‌های خود، به عنوان فرآیندها، می‌پردازد، آن چنان که «سرژلاتوشه» توصیف کرده، پنج

تاست: (سه ثبوتی و دو سلبی) توسعه، نظم غربی، ملیت اقتصادی، بی مرز سازی [قرفرهنگ پذیری]، پایان جامعه‌ی ملل.^۷ زیرا:

۱) چون جهانی شدن بر لیبرالیسم استوار است و آن بر توسعه.

۲) چون عهده‌دار کلیدی ارتباطات الکترونیک، غرب است و جهانی شدن حاصل ارتباطات است و باید از نظمی پیروی شود که نظام نوین ارتباطات تعیین می‌نماید.

۳) چون ملاک اعتباریابی در شهروندی جهانی، میزان دارایی است و آن بر نظام سرمایه داری متکی است.

۴) بی مرزی ارتباطات الکترونیکی موجب سست شدن سطه‌های محلی شده، منجر به بی‌اعتبار شدن مرزهای سیاسی و اقتصادی و... می‌شود.

۵) چون که دیگر دولت - ملت‌هایی یا دولت‌های الیگارشسی مستقل وجود ندارد و همه‌ی جهان با اراده‌ی واحدی اداره می‌شود.^۸

جهانی شدن و بررسی امکان آن

بگذریم از آن چه در فرهنگ‌ها و ادیان بزرگ جهانی به عنوان یک آرمان از تحقق

جامعه‌ی واحد جهانی سخن به میان آمده، آن چه در بعد کارکردی تاریخ را به روی کرد به سمت این موضوع کشانیده است، یک جبر در مقطع کنونی حرکت سرمایه‌داری به عنوان چالش‌های درونی آن است. اصولاً چرا لیبرالیسم بدون توسعه نمی‌تواند زیست کند؟ چون که «سرمایه‌داری برای برون رفت از تضادهای ذاتی خود و برای دسترسی به بازارهای کالاهای بیشتر، مجبور به توسعه‌ی خودش می‌باشد.» و انباشت سرمایه و کالا بیش از ظرفیت یک کشور آن را مجبور به شکستن مرزها می‌نماید. (که جهانی شدن، بی‌هزینه‌تر از جهان‌گیری نظامی است).

اما پرسش اساسی این جاست که این پدیده را - چه جهانی شدن بنامیم یا جهانی سازی یا نظم نوین - آیا می‌توان همان موعود ادیان و فرهنگها در آخرالزمان نامید؟ آیا می‌تواند تا بی‌نهایت تاریخ ادامه یابد و با برداشتن همه‌ی موانع از سر راه، به وحدت حقیقی در این سیاره منجر شود؟ اگر معلوم شود که این موضوع، یک انتخاب جبری سرمایه‌داری برای نجات خود بوده و سپس با چالش بزرگ‌تری مواجه شده با ناکامی روبه رو

شود، در آن صورت تکلیف جامعه‌ی جهانی چه می‌شود؟ به عبارت دیگر؛ چنان که فوکویاما دموکراسی را پایان تاریخ خوانده آیا جهانی شدن و شهروندی جهانی که برای خلاصی از چالش‌های دموکراسی لیبرال آمده است، اگر معلوم شود این موانع رفع ناشدنی بوده، در اصل از تضادهای همین فرآیند جهانی شدن تغذیه می‌شوند، در آن صورت، امکان طرح روی کردهای بدیل وجود خواهد داشت؟

از این روی، این مسأله نه یک فرآیند حرکت طبیعی تاریخ در مسیر تحولی آن از دوره‌ی فعلی به دوره‌ی - مثلاً - جهانی شدن است، بلکه آنچه می‌بینیم طرحی به عنوان اتخاذ یک تاکتیک برای نجات سرمایه‌داری از پیامدهای تضاد درونی آن است.

این چیزی جز استیلای سرمایه‌داری جدید نیست و بیش از آن که یک واقعیت یا یک فرآیند باشد، یک پروژه است. طرحی برای یک پارچه کردن و امریکایی شدن عالم به سرکردگی امریکا.

لاتوشه که ترجیح می‌دهد نام آن را غربی سازی بنهد تا جهانی شدن، آن را یک فرآیند می‌شناسد. اما فرآیندی که به صحنه سازی‌های غرب استعمارگر وابسته

است.

این فرآیند کماکان سلطه را همراه با تعارضات بینشی، اسارت، بی عدالتی و نابودی ملازم با آن پابرجا نگه می‌دارد.^۹

مهندس مهدی بازرگان، امکان رسیدن به حکومت واحد جهانی مطلوب بشر را جز برای حکومت دینی نمی‌شناسد وی می‌گوید:

در زمانی صبحت از تسخیر زمین به دست صاحب الزمان (عج) و تشکیل دولت اسلامی جهانی کرده‌اند که نه ممالک متحدهی امریکا وجود داشت و نه سازمان ملل تشکیل گردیده، نه مسلک بین‌الملل و نه امکان دولت جهانی واحد، به خاطر کسی خطور می‌کرد.^{۱۰}

یکی از نویسندگان ما معتقد است که اصل اندیشه‌ی جهانی شدن گرچه در آرمان همه‌ی ملت‌هاست:

اما نقیصه‌ی اختلاف فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌ها، و تضاد منافع ملی کشورها که هنوز مبنای بسیاری از روابط بین‌المللی است، باعث قرائت‌های مختلف از اصول و موازین بین‌المللی و در کنار ضعف ساختاری

نهادهای بین‌المللی سبب شده است که در پرتو قواعد حقوقی خود ساخته به جای حاکمیت جهانی که آرمان حاکمیت اقتدار و اراده‌ی عمومی برای نائل شدن به اهداف و نیازهای مشترک بشری است، سلطه‌ی فرهنگ غربی بر پهنه‌ی گیتی سایه افکند.

وی پیش‌بینی و توصیه می‌کند:

طرح گفتگوی تمدن‌ها که دریچه‌های گفت و شنود را به سوی جهانیان باز کرده، فرصت مناسبی است برای تعدیل قرائت‌ها و برداشت‌های یکسویه‌ی غربی تا بدین وسیله امکان تشکیل دولت واحد جهانی که در آن همه‌ی ابنای بشر سهم داشته و از امکان‌های عادلانه برخوردار باشند، فراهم آید.^{۱۱}

نظر و تأملی در مفهوم ارتباطات (تکنولوژی ارتباطات و پیوند انسان‌ها)، جامعه و فرهنگ این واقعیت را آشکار می‌سازد که آنچه هویت جامعه را می‌سازد ارتباطات و شیوه‌های ارتباطی میان افراد انسان است که بستر و زمینه انتقال فرهنگ به بیان یکدیگر است و چون ارتباطات از بهره‌ی جهانی شدن

برخورداری یافته است، در نگاهی غایت شناختی، درمی‌یابیم که معانی پدید آمده در جوامع گوناگون انسانی از طریق آن، بعدی جهانی یافته، در واقع، جهانی شدن ارتباطات، همان جهانی شدن فرهنگ را سبب گردیده است که وجود آن از رسمیت حکومت واحد جهانی، بی‌نیاز می‌سازد.^{۱۲}

موانع جهانی شدن

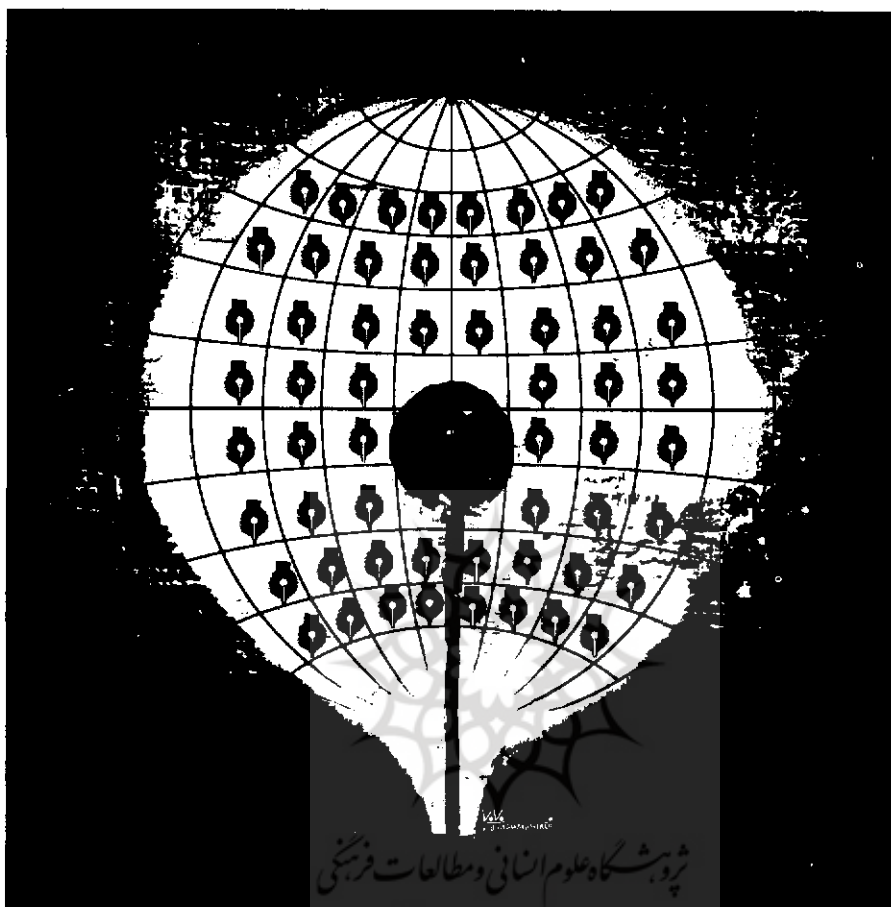
به طور کلی دو گونه مانع در پیوستن یک منطقه‌ی انسانی به جامعه‌ی جهانی متصور است:

- (۱) مانع مکانیکی؛
- (۲) مانع انسانی.

در واقع پیوستن به جامعه‌ی جهانی یک نوع پاسخ دادن به کنش‌هایی است که در پیرامون یک منطقه‌ی انسانی روی می‌دهد، اکنون اگر گیرنده‌هایی در سطح دریافت و شنود وجود نداشته باشند، انتظار پاسخ نیز نباید وجود داشته باشد. از جمله چیزهایی که می‌تواند به کنش‌های پیرامونی پاسخ دهد یک اقتصاد زنده و پویاست. بنابراین یک اقتصاد فلج و بیمار توان دریافت و پاسخ دادن به کنش‌های بیرون از خود را ندارد و طبعاً نبض آن نمی‌تواند با اقتصاد جهانی هماهنگی کند.

همچنین عمران و مدنیت و پیشرفت‌های تکنولوژی در یک منطقه‌ی انسانی باید به سطحی هم‌خوان با سطح جهانی یا نزدیک به آن رسیده باشد تا تمامی شریان‌های آن بتواند با پیکر جامعه‌ی جهانی پیوند بخورد و حیات به گونه‌ای برابر جریان یابد. راه و امکانات زیستگاهی، برخورداری از امکانات ارتباطی، داشتن آمادگی در صنعت گردشگری (اعزام و پذیرایی) و داشتن دیالوگ کافی در تولیدات صنعتی و کشاورزی نوین، و... بی‌شک نخستین گام‌ها به سوی جهانی شدن هستند، یعنی پیوستن به جامعه‌ی جهانی، آنها را به عنوان حداقل، لازم دارد.

در باب مانع انسانی نظر ما بیشتر معطوف به نهادهایی است که نه تنها طرفی از جهانی شدن نمی‌بندند بلکه آسیب نیز می‌بینند، همچون دولت - کشور، و سازمان‌های داخلی خصوصی یا وابسته به دولت. همچنین گروه‌های فشار و هرگونه تشکلی که به نوعی بر محور اقتدار گرایی حرکت می‌نماید.^{۱۳} این سازمان‌ها و گروه‌ها اگر در استراتژی جهانی شدن تغییر نپذیرند، با آن از در لجاجت و مقاومت وارد می‌شوند.



اقتصاد، سیاست و فرهنگ استواری می‌یابد، پس ویژگی‌های آن هم متنوع است:

از جمله ویژگی‌های آن، که صبغه‌ی سیاسی دارد، خوی ناسازگاری با اقتدار گرای و حکومت خودکامه است، بدون فرقی بین شخص و گروه، و از اینجاست که می‌بینیم جهانی شدن، حتی دولت‌های

بخش دوم:

ویژگی‌ها، عوامل و پیامدهای جهانی شدن

ویژگی‌های جهانی شدن

جهانی شدن نیز، مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، رخدادی است که توسط ویژگی‌هایی که دارد معرفی و متمایز می‌گردد و چون این موضوع بر سه پایه‌ی

ملی مسلط و کنترل گرا را بر نمی‌تابد. زیرا دسترسی افراد به اطلاعات بیشتر می‌شود و در نتیجه توانایی دولت در محدود ساختن افراد به همان میزان، ضعیف می‌شود.^{۱۴} (البته این نه بدان معناست که خود جهانی شدن فاقد قدرت رهبری و کنترل است)

جهانی شدن از نظر اقتصادی با نظام سرمایه‌داری از نوع لیبرال سازگاری تام دارد و حتی می‌توان گفت که این نوع اقتصاد، پدر جهانی شدن است. البته این که چرا با نظام اقتصادی دیگری نمی‌تواند کار کند، دلیلش روشن است زیرا در جهانی شدن، کل گیتی یک جامعه است، بنابراین آنچه در درون آن را پر می‌سازد صنفاها و گروه‌ها هستند و واحد آن، فرد است، و چون داعی‌های محدودیت (امتیازطلبی‌های نژادی، زبانی، فرهنگی و...) از میان برداشته می‌شود، ویژگی لیبرال را به خود می‌گیرد. (چنان که در بخش سیاست و فرهنگ نیز چنین است). جهانی شدن از بعد فرهنگی یک فرآیند از ارتباطات است. حقیقت آن است که جهانی شدن یک وجود غیرمادی به سان امر معنوی است همچون فرآیندی که از ترابط عناصر مجاور یکدیگر، در شکل

ذهنی ظهور می‌یابد، لذا همواره به صورت یک ویژگی باقی می‌ماند؛ بدین معنا که هر گام آن به جلو در واقع گامی است که ارتباطات به سمت گسترش کمال جویانه برداشته است.

در عرصه‌ی فرهنگ، در دهکده‌ی جهانی، تزریق اطلاعات در بالاترین شکل جریان دارد. و تخته‌کار اصلی در آن، که به قدرت مسلط جهانی امکان گسترش بیشتر را می‌دهد، تصاویر، اطلاعات و علائم است.

تا این جا آنچه به عنوان ویژگی بود فصل‌های منطقی آن بودند، لیکن جهانی شدن را ویژگی‌هایی نیز در اعراض است، همچون آنچه هم اکنون شاهد آن هستیم؛ یعنی امریکایی شدن (به تعبیر فوکویاما) و غربی شدن (به تعبیر سرژ لاتوشه). یکسان‌نمایی، چیزی که به عنوان فرآیندی از یک سری عملیات تخریبی فرهنگ ملل به دست می‌آید، یکی دیگر از این دست ویژگی‌هاست. یکسان شدن واقعی سیاست، اقتصاد و فرهنگ چیزی است که هنوز نمی‌توان قاطعانه در مورد آن سخن گفت. فوکویاما معتقد است که این امر در فرهنگ، اگر هم امکان داشته باشد، بسیار کند است.^{۱۵}

دنيس گولت هم معتقد است تلاش در يكسان سازى به عنوان هدف در جهانى شدن، نتيجه‌ي معكوس فرهنگي به بار مي‌آورد.^{۱۶}

جی بی مدیسون می‌گوید همسانی فرهنگی ممکن است، اما آیا حقیقتاً این به نفع انسان‌هاست. اما در عین حال این یک ویژگی است.^{۱۷}

بسیاری از نویسندگان ویژگی‌های اصلی عصر جهانی شدن را در مفاهیمی چون: ظهور دهکده‌ی جهانی، پیدایش قبیله‌ی جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان و جهان، گسترش جهان آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سیبرنتیک تلخیص کرده‌اند.^{۱۸}

لیکن پر واضح است که برخی از این‌ها جز این‌که بیشتر حالت شعاری دارند جاذبه‌های تبلیغاتی هستند و برخی نیز پیامد جهانی شدن می‌باشند.

پیامدها، چالش‌ها و عوارض مثبت

جهانی سازی فرهنگ و نظم نوین جهانی: چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست، مسأله جهانی شدن، رخداد جدیدی است که عموم تحلیل‌گران ریشه‌ی آن را از نظر

سیاسی به بعد از جنگ سرد (بین دو قطب قدرت غربی و شرقی) می‌رسانند، و از این روی، هنوز مفهوم سازی واژگانی آن به فرهنگ‌های لغت و برخی از دائرةالمعارف‌ها، راه نیافته است. (انواع مشابه قدیمش به عنوان جهان‌گیری، جهان‌گشایی، شاه‌جهانی و... است) بنابراین، جهانی شدن بدین نهج، ساخت و تولید لائبراتور سیاسی - فرهنگی - اقتصادی تنها قدرت باقیمانده‌ی غرب است؛ چنان که برخی آن را امریکایی‌شدن می‌نامند.^{۱۹}

ایالات متحده‌ی امریکا هر چند که فصل جدید اقتدارگرایی خود را با «نظم نوین ارتباطات جهانی» آغاز کرد و در توجیه عملی آن، مک لوهان گفت که این فرآیندی است از توسعه‌ی ارتباطات که خواه ناخواه دنیا را به یک دهکده همسان بدل می‌سازد، لیکن سردمداران کاخ سفید از آن به عنوان گام اول در یک پارچه سازی جهان به منظور سیاسی گسترش قدرت استفاده نمودند، و هم اکنون امریکا و هم پیمانان اروپائیش از پل فرهنگ عبور می‌کنند و با ابزار نیرومند و نافذ انفورماتیک و ارتباطاتی می‌خواهند تمامی دژهای آن را فتح کنند.

بی شک جهانی شدن، فرهنگ خاص خود را می‌طلبد که با فرهنگ‌های ملت‌ها متفاوت است و به چالش می‌افتد.^{۲۰} جهانی شدن فرهنگ و یکسان سازی: موضوع یکسان سازی فرهنگ‌ها یک اتهام به قدرت مندان غربی نیست. این یک پیش‌بینی علمی است که توسط اندیشمندان غربی و استراتژیست‌های سیاست خارجی امریکا - عمداً یا غفلتاً به مطبوعات درز کرده است.

فرانسیس فوکویاما می‌گوید:

من فکر می‌کنم یکسان سازی به طور همزمان با تثبیت هویت‌های متفاوت و متمایز فرهنگی رخ خواهد داد. از نظر نهادهای اقتصادی و سیاسی بزرگ، فرهنگ‌ها به سمت همگونی و یکسان سازی بیشتر پیش می‌روند... اما در سطح فرهنگی، روشن نیست که یکسان سازی یا همگون سازی به سرعت در حال رشد باشد. به عبارت دیگر در برابر یکسان سازی فرهنگی مخالفت و مقاومت‌هایی هم وجود دارد و این نوع از مقاومت، امروزه به سرعت در حال گسترش است.^{۲۱}

دنيس گولت معتقد است امر یکسان سازی به صورت برنامه‌ای منظم با ساز و

کار و ابزار ویژه‌ی خود مشغول به کار می‌باشد و تا قسمتی پیش رفته است. وی می‌نویسد:

نیروهای قدرت مند یکسان سازی به همه‌ی فرهنگ‌ها و ارزش‌های فرهنگی هجوم برده‌اند. فرهنگ‌های گوناگون را همگن ساخته، آنها را کم‌رنگ نموده و در جامعه به صورت امر تزئینی، بی‌رمق و حاشیه‌ای جلوه داده‌اند.

[وی سپس به تشریح عوامل آن می‌پردازد و از اهم آنها به تکنولوژی رسانه‌ای (تلویزیون، فیلم، رادیو، دستگاه‌های الکترونیکی موسیقی، کامپیوتر، تلفن و...) اشاره می‌کند که] همه‌ی آنها بردارهای توانمندی هستند که به فردگرایی، خودکامگی، مصرف‌گرایی و سطحی‌اندیشی دامن می‌زنند.^{۲۲}

از جی بی مدیسون قبلاً سخنی در این

رابطه نقل کردیم، وی می‌گوید:

همسان شدن فزاینده‌ی فرهنگی واقعیتی فرهنگی، جهان‌گستر و البته پیامد مستقیم جهانی شدن است.

وی البته به دیده‌ی مشکوک بدان

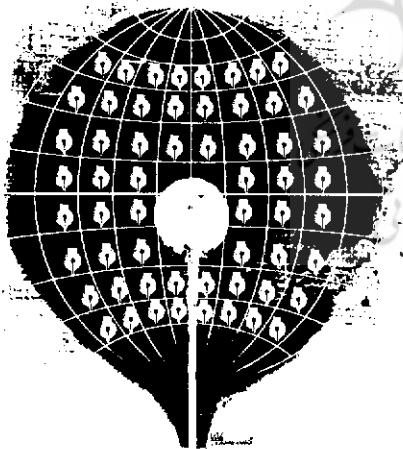
می‌نگرد.

نقد:

جهانی شدن یا جهانی سازی را بسیاری از نویسندگان به فال بد امریکایی کردن گرفته‌اند که ظاهر امر نیز همین را نشان می‌دهد و قراین هم بر آن دلالت می‌کند. اما به نظر می‌رسد حاصل نهایی همه‌ی تلاش‌ها در این لابراتوار، برعکس پیش بینی‌ها باشد؛ یعنی نه تنها جهانی شدن به امریکایی شدن منتهی نمی‌شود که همان ذره اعتبار و سلطه‌ای را که امریکا در این مدت با هزاران حيله به دست آورده است هم از بین خواهد رفت، اما فقط یک شرط دارد و آن این است که در اثر جهانی شدن همه‌ی مرزها شفاف شوند! زیرا امروز که مشاهده می‌شود کم و بیش گرایش‌هایی به فرهنگ غرب وجود دارد علتش آن است که مرزها به مثابه‌ی فیلتر تصفیه عمل می‌کنند و از ورود انواع اشعه‌ی آزار دهنده جلوگیری می‌کنند و با برداشته شدن مرزها، تماس‌ها رو در رو، و عیب‌ها به عیان در معرض شهود حسی شهروندان غیرغربی قرار می‌گیرد و طبعاً به نوعی ارزیابی خود کار انجام می‌شود. به عبارتی دیگر، فرهنگ

غربی گرچه از دور دل می‌برد، لیکن از نزدیک زهره آب می‌کند. فوکویاما در قسمتی از همان مصاحبه‌اش گفته است:

در مقایسه با ۴۰ سال پیش، شاهد تغییرات بسیاری در روابط آسیایی‌ها و ایالات متحده هستیم. عشق و علاقه میان آسیایی‌ها و امریکایی‌ها کاهش، و بی‌اعتمادی و تأکید بر تفاوت و تمایز افزایش یافته است، آسیایی‌ها به فساد، انحطاط شهرها و فروپاشی خانواده‌های امریکایی می‌نگرند و احساس می‌کنند که امریکا دیگر یک الگوی بسیار جذاب نیست. ۲۳



یکی از نویسندگان به استقرار دولت فراگیر ایدئولوژیک کشور شوراها (شوروی سابق) به مدت هفت دهه اشاره می‌کند که

پس از کنار رفتن هژمونی آن معلوم شد از یک‌ها، ترکمان‌ها، ارمنی‌ها، آذری‌ها و... همه در تمام این مدت فرهنگ ملی خود را حفظ کرده و نگذاشته‌اند دست خوش دیکته‌های قدرت مسلط گردد.

آری جهانی شدن تغییرات فرهنگی را تسریع خواهد کرد ولی بسیار بعید است در محو سنت‌ها به کلی، موفق گردد.

جهانی شدن و مقاومت‌های هویتی (زبان، دین و هویت‌های ویژه‌ی بنیادین)

نیاز انسان به هویت خود، همچون نیاز یک درخت به ریشه‌ها می‌باشد و از این روی، برخی آن را ریشه‌ی انسان می‌نامند. همچنین هویت، ممتاز کننده نیز هست. یعنی می‌تواند عاملی برای رشد خوی برتری طلبی نژادی باشد، که بیت زیر از آن مصداق است:

من آنم که رستم یل نامدار
بزد تیر بر چشم اسفندیار
یعنی تبار من به رستم می‌رسد.
ایرانیان قدیم به هخامنش‌ها می‌بالیدند.
عرب‌های قرن اول و دوم به عربیت خود
بر دیگران مباحثات می‌کردند. در قبایل
بدوی هنوز هم این یک مرام است که خود
را به گذشتگان افتخار بخشند. و گاهی این

امتیازطلبی‌ها موجب بروز جنگ فیما بین طوایف می‌گردد. اما این اثر تخریبی از یک قوت نیز خبر می‌دهد، زیرا هویت، همگی انسان است و احساس هویت به معنای ادراک خویشتن است.

در جهانی شدن، لیکن، هویت کم کم فراموش می‌شود و از بین می‌رود.

احساس کاذبی از نیاز آنی در جهانی شدن به وسیله‌ی توسعه‌ی ارتباطات و امکانات دیدارهای چهره به چهره فزونی می‌گیرند و تنها چیزی که خود را واقعاً نشان می‌دهد و نیاز جلوه می‌کند میزان سلطه در تارهای شبکه‌ای ارتباطات می‌باشد نه چیزی دیگر. یعنی این‌جا خود به خود آن امتیازهای قبایلی ناکار می‌گردند و هویتی نو لازم می‌آید. هویتی که ریشه نیست، برگ است.

دیگر آن که، جهانی شدن فرامدی در فرایندگری خمیر مایه‌ی لیبرالیسم است که خود به عنوان وجهه‌ی رشد عقلی انسان در تفرد و شخص نگری ظهور می‌یابد. (از این روی، پرسونالیتی به جای آیدنتیتی می‌نشیند) و آنگاه که قطار رشد انسانی به ایستگاه جهانی شدن رسید، فردهای انسان درشت می‌شوند و خود به ویژگی می‌نشینند تا شناخته شوند و دیگر احساس

نیاز به وابستگی نشان دادن به رستم ندارند لذا می‌گویند: من آنم که هستم.

کار ارزیابی برعهده‌ی ما نیست، تنها یک گزارش است. در جهانی شدن مظاهر هویتی به تدریج و به نسبت زاید تلقی شدن شان می‌ریزند و از عمده‌ترین شان، یعنی زبان - معمولاً - آغاز می‌شود و در این سنگر پیروز می‌شود، زیرا زبان متولی ندارد و هیچ مدعی العمومی اقامه‌ی دعوا نمی‌کند.

دومین چیزی که در معرض تاخت جهانی شدن به غارت می‌رود اخلاق عمومی است، زیرا آن هم بدون متولی است.

به طور کلی در این دیدگاه، هر آن بخشی از هویت که جداکنندگی و فارقیت آن بیشتر باشد زودتر مورد حمله واقع می‌شود. از این روی، می‌توان فرهنگ دینی هر قومی را چنین دانست. زیرا سنت‌های فرهنگی هر مردمی - معمولاً - نشأت گرفته از باورداشت‌های آئینی آنان است، یعنی از همان چیزی که با جهانی شدن میانه‌ی خوبی ندارد. پس در خطر از بین رفتن قرار می‌گیرند. زیرا جهانی شدن دریای سرب مذاب است.

یکی از چالش‌های عمده‌ی جهانی

شدن، تعارضی است که آن با گونه‌های هویتی متولی‌دار پیدا می‌کند. یکی از نویسندگان می‌گوید:

اگر فرهنگ توده‌گیر جهانی بخواهد به نقاط حساس هویت شخص، [مثلاً مذهب و سنت‌های دینی] نفوذ کند، مقاومت عمیق‌تر می‌شود. این نوع حساسیت فرهنگی اکنون در فرانسه رشد کرده است و در هندوستان پدید می‌آید. در نقاط دیگر، مقاومت هر چه بیشتر شکل نظامی به خود گرفته است، همانند رستاخیزهای قومی دین‌های بنیادگرا و ستیزه‌جو، از جمله در یوگسلاوی، بخش‌هایی از شوروی سابق، الجزایر، اتیوپی، سودان و سومالی و دیگر سرزمین‌های جهان غیر غربی را جلوه‌های خشونت‌آمیز دین و قومیت در میان گرفته است.

این مطلب را بخش فرهنگی یونسکو منتشر ساخته است. ۲۴

اسلام در عهد جهانی شدن

چه به خاطر ریشه داشتن در هویت یک قوم جهانی یعنی انسان، و چه به عنوان یک آلت‌رناتیو قوی و تجزیه‌کننده، جهانی

شدن با آن به چالش می‌افتد و بخشی از بدنه‌ی آن آسیب می‌بیند.^{۲۵} سهیل عنایت‌الله پیشنهاد می‌کند: «در این صورت اسلام باید نه به عنوان نیروی دولتی و سیاسی، بلکه به عنوان نیروی فرهنگی معرفت‌شناختی، دست به بازسازی خود بزند» یعنی این چالش، اسلام را به ژرف‌نگری و انتقاد از خود و سپس نوسازی و آفرینش می‌خواند.^{۲۶}

نقد:

می‌دانیم که زیست انسان بدون هویت ممکن نیست و از این نظر جهانی شدن به جای هویت پیشین، هویت خودش را جانشین می‌کند. سرژ لاتوشه نقد جالبی دارد که واقعاً خواندنی است:

آن چه، به عنوان جای‌گزین هویت فرهنگی از دست رفته، به ملت‌های جهان سوم ارائه می‌شود، ترکیبی از یک هویت ملی بی‌معنا، و عضویت مغالطه‌آمیز در یک اجتماع جهانی است. عنصر اول (هویت ملی) هم در نظر و هم در عمل بی‌معناست؛ در نظر به این علت که ملت در اجتماع جهانی معنا ندارد و در عمل به این دلیل که ملت‌های خلق شده توسط غرب، ماحصل طبیعی جریان‌ات بومی

نیستند.^{۲۷} (چیزی شبیه به آدم‌های شبیه‌سازی شده).

سکنه‌ی غریب‌زده‌ی جهان سوم، نه شهروند کامل جهان محسوب می‌شوند، چون امتیازها براساس دارایی محاسبه می‌شود - و نه عضو یک قبیله یا یک گروه قومی، چون همه‌ی آنها نابود شده‌اند، و نه تبعه‌ی یک دولت اصیل، زیرا سیاست‌های «ملیت‌گرایانه‌ی» دولت‌های مصنوعی مولود استعمار زدایی، ریشه‌ای جز کلیات تقلیدی ندارد. طبعاً آنها در جامعه‌ی جهانی جدید، تازه واردانی ناشناخته‌اند که هویت پیشین را از دست داده‌اند و هویت جدید را یا نمی‌توانند دریابند و یا اگر می‌توانند، اشباع‌کننده نیست.

راهکارها

راه برد تربیتی

با توجه به سرعت روند جهانی شدن و رشد بی‌اندازه‌ی صنعت ارتباطات به وسیله‌ی رایانه‌ها و اینترنت و شکست عملی مقاومت دولت‌ها در برابر ماهواره‌ها، به نظر می‌رسد هرگونه ایستادگی در برابر فرایند جهانی رو به تزاید، بی‌فایده است. پس هر چه بهتر که در این مسابقه‌ی رقابتی جهانی، که در متن فرهنگ دینی ما

نیز جای دارد، با تلاش و به کار انداختن استعداد‌های بالقوه‌ی خود، سهم مناسبی را از آن خود سازیم و سیاست خود را مبتنی بر پذیرش توأم با گزینش (در موضع تهاجمی و فعال) استوار گردانیم. یعنی به نسل خود طریقه‌ی مفید بهره‌گیری از این امکان بشری را آموزش دهیم و کانال بازکنیم.

به قول هافمن:

تا زمانی که مسلمانان نتوانند به صورت گزینشی از این تکنولوژی کارآمد استفاده کنند تأثیر جهانی شدن، خردکننده خواهد بود.^{۲۸}

ما باید از گذشته‌ی خود عبرت بیاموزیم. اگر برای بیش از ده قرن، اسلام توانسته بود سکان سیاست، فرهنگ و اقتصاد جهان را به دست بگیرد، به خاطر پرورش اندیشمندانی همچون جابر بن حیان، کندی، فارابی، ابن سینا، غزالی، رازی و... بوده که غرب و شرق را تحت تأثیر رهبری فکری خود داشته است. از این روی، سیادت مجدد اسلام امروز هم در گرو گام نهادن در جاده‌ی رشد اندیشه است و این به عنوان تنها اهرم ضمانت مندی در فرایند جهانی شدن، برای ما کارآمد است. اسلام، همان اسلام است و هنوز

می‌تواند فروغ هدایت باشد، مشکل اصلی، سطح پایین سواد و آموزش کارآمد در امت اسلامی است.

ما در برابر فرایند جهانی شدن و ابزارهای شتاب دهنده‌ی آن، ارتباطات، نسبت به تربیت فرزندان خود، بر سر دو راهی خطر قرار داریم:

۱) راه اول، آزاد گذاشتن کامل آنها و در اختیار نهادن همه نوع امکانات از این دست و... در این صورت، آنها به دام جادوی الکترونیک گرفتار می‌شوند و از کتاب، واقعیت‌های بیرون از فیلم و تصویر و لامپ تصویر فاصله می‌گیرند و ارزش‌ها و ایستارهای کلی خانواده نسبت به زندگی، از قبیل مسائل جنسی و مذهب به شدت تحت تأثیر یک شیوه‌ی منفی قرار می‌گیرند و از این نظر به همان مصیبتی دچار می‌شوند که غرب از آن رنج می‌برد (افسار گسیختگی جنسی و فرار از قیود دینی).

۲) راه دوم، جدا کردن و فاصله انداختن بین فرزندان و این امکانات و ابزار است. این روش نیز، دو ایراد دارد:

الف) در جامعه‌ای که مستغرق در این امکانات است عملاً آب در هاون کوبیدن است و فرزندان خود را به روی کرد به

راه‌های ارضای غیرمشروع آن - ناخودآگاه - وادار می‌کنیم. (شیوه‌ی سنتی حفاظت از فرزندان اکنون منسوخ و فاقد کارایی گردیده است.)

ب) از لحاظ جسمانی و روانی تأثیر در هم کوبنده‌ای دارد و شخصیت فرزندان را خرد، و گاهی وادار به مقاومت می‌کند.

همچنین، اتخاذ روش دوم، فرزندان ما را بیشتر در برابر عوامل انسانی جهانی سازی، آسیب‌پذیر می‌سازد. زیرا آنها از نیروی شوق سرکوفته‌ی این نسل - که به هنگام پاسخ‌گویی بازتاب دو چندان پیدا می‌کند - بهره‌ی مناسب گرفته، سعی می‌کنند از آن نیرو در جهت سرعت بخشیدن به انهدام بقایای سنتی فرهنگشان استفاده کنند. در حقیقت به مثابه‌ی نیروی مجانی ذخیره و متعهدی درمی‌آیند، اما نه برای ما.

پس طبعاً می‌رسیم به اتخاذ شیوه‌ای که ایمن ساز بوده، ارزانی بخش برکت‌هایی که جهانی شدن در پی دارد، و آن میسر نیست مگر در قالب برنامه‌ای حساب شده، که قبل از هر چیز به مطالعات روان شناختی تربیتی و جامعه‌شناسی دین و فرهنگ در آن نیاز داریم.

نکته‌ی در خور توجه و اهمیت، آن

است که در اتخاذ این شیوه نمی‌توان از غرب تقلید کرده، زیرا براساس شناخت زیربنایی که از روی کرد غربیان به مسائلی چون دین و اخلاق داریم، درمی‌یابیم که روی کرد غرب در قرن بیست و یکم به مذهب، در واقع، روی کردی مخلصانه و درونی نیست. آن برحسب نیاز توجیه می‌شود و نیازی در فرهنگ علمی روان‌شناسی امروز چیزی در مقوله‌ی ابزار و به تابع امری دیگر است، یعنی آنچه به مقتضای اندیشه‌ی ابزارگرا (Instrumental) به مثابه‌ی یک وسیله‌ی مفید و کارآمد، شخص را به نتیجه می‌رساند.

وانگهی آن در حد یک کلیت است، یعنی کلی خدا، کلی دین؛ و این همان ماشینی است که شخص را به مقصد نمی‌رساند!

ب) راهکار جبرانی:

برای مقابله با پدیده‌ها دو راه وجود دارد: یکی برخورد خصمانه و دفعی، در صورتی که آن پدیده ذاتاً هیچ وجه مناسبتی با ما نداشته باشد و دیگری مواجهه‌ی دوستانه براساس موازین مفاهیمی منطقی، در صورتی که آن پدیده از هر حیث با ما رابطه‌ی تضاد دیالکتیکی نداشته باشد، ولو

تغایر وجود داشته باشد.

چنان که بیان گردید، رابطه‌ی جهانی شدن با مکتب اسلام یک رابطه‌ی معقولی است و نه تنها اسلام، بلکه ادیان ابراهیمی همگی جهانی هستند و از جهانی شدن استقبال می‌کنند. از این منظر عنوانی که برای این قسمت از بحث انتخاب کردیم «راه کار جبرانی» نام می‌گیرد. یعنی خلای در این رابطه داریم و باید آن را پر کنیم. گویا تلویحاً می‌خواهیم بگوئیم که ما به عنوان ملت اسلام می‌باید منادی آن می‌بودیم. ولی به هر حال، اتخاذ هر راه کاری برنامه می‌خواهد. پیشنهاد ما در این زمینه آن است که باید در یک برنامه‌ی دو قسمتی از آن استقبال نمائیم.

قسمت اول) در بعد خارجی و برون مرزی به استراتژی‌های چند جانبه می‌اندیشیم و دیپلماسی رسانه‌ای خود را ارتقا می‌بخشیم، تا بتوانیم در اتوبان ارتباطات سهم اطلاع رسانی خود را افزایش دهیم، همزمان دو کار عمده‌ی فرهنگی و اقتصادی را نیز با آن، به پیش می‌بریم: یکی ارتقای نهادهای تعامل گرای فرهنگی است و دیگری توسعه‌ی تجارت بین الملل (مطابق قانون).

یکی از نویسندگان ما با استناد به نظر

اندیشه ورزان ایرانی، در رویایی با روند جهانی سازی، «مدیریت تغییر» براساس «نظریه‌ی وحدت در عین کثرت» را توصیه می‌کند، بدین معنا که در عین حفظ ارزش‌ها و فرهنگ بومی، از روش‌های متکثر نوین بهره‌گیری شود^{۲۹} تا بتوانیم جایگاه خود را در محافل بین المللی، ضمن لحاظ کردن استقرار عدالت اجتماعی و حفظ ارزش‌های دینی صیانت نمائیم.

یکی دیگر از نویسندگان ضمن اشاره به چالش‌های پیش روی نظام بین المللی و جامعه‌ی جهانی از قبیل «توسعه‌ی پایدار»، «رشد»، «صلح»، «آب»، «محیط زیست»، «بمب جمعیت»، «کار» و «مهاجرت» توصیه می‌کند که برای یافتن جایگاهی در آنچه جهانی شدن در پی دارد می‌باید در امر «قابلیت سازی»، «توانمندی» و «نهادینه کردن نگاه آینده نگر» تلاش کنیم.^{۳۰}

قسمت دوم) تمهیداتی است که در داخل باید انجام گیرد. این گونه کارها ماهیتاً دو نوعند: یکی سیاسی - اجرایی و دیگری علمی - فرهنگی. نوع اول را دولت متعهد می‌گردد تا امنیت اقتصادی و اجتماعی حفظ شود و در کسب قدرت از درون و انسجام در موزائیک بندی ملی

توفیق جدی حاصل گردد. لیکن مهم‌تر از این، قسمت علمی فرهنگی است، که از عهده‌ی حوزه و دانشگاه و برخی نهادهای ذی‌مدخل فرهنگی برمی‌آید؛ همچون: احیای اصل اجتهاد براساس نیاز نوین و روی کرد به سنت و نوآوری در فرهنگ.

نقش راه‌کاری حفظ سنت آن جا بیشتر اهمیت خود را نشان می‌دهد که جهانی شدن با تشدید محرک همراه شده و در قالب جهانی کردن قصد انهدام بنیان فرهنگ کشورهای هدف داشته باشد. یکی از نویسندگان در این رابطه می‌نویسد:

نقش هدایت‌کننده‌ی سنت در هسته‌ی رو به گسترش دانش و فناوری می‌تواند راهی باشد برای فرهنگ محلی تا در برابر هجوم فزاینده‌ی جهانی کردن بایستد. با چنین الگویی، اسلام به صورت نظری می‌تواند چون هسته‌ای باشد که نظام فرهنگی غیراسلامی را هدایت می‌کند.^{۳۱}

اصل اجتهاد نیز در این برهه که اصل تغییر و پوییش در ذات هر فرهنگی فعال است، متناسب با نو شدن نیازها پیش می‌رود. خوشبختانه در اسلام اصل اجتهاد به معنای کوشش به جا و معقول برای

نوآوری و سازگاری با دگرگونی، در بنیان معرفتی آن نهاده شده است. این اصل اگر چه در شیعه قدمت بسیاری دارد و شاید ما به عنوان یک کشور مسلمان شیعه کمتر احساس نیاز به وجود آن بکنیم، لیکن سایر کشورهای اسلامی که چنین اصلی در فرهنگ دینی‌شان فعال نیست باید توجه داشته باشند که به قول ضیاءالدین سردار: گزینه‌ی آینده‌ی مطلوب مستلزم آزاد کردن نیروهای درونی پوییش و تغییر است. وی به عنوان یک راه برد برای فرهنگ‌های اسلامی منطقه‌ی ایشان پیشنهاد می‌کند: «باید روش‌هایی برای احیای اصل اجتهاد پدید آورد.»^{۳۲}

البته هدف از این کار احیای دوباره سنت‌های اسلامی در قالب تشکیلات امروزی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آینده فرهنگ‌ها، جمعی از نویسندگان، ترجمه زهرا فروزان سپهر، نشر موسسه فرهنگی آینده پویان ۱۳۷۸، مقاله‌ای از ندیس گولت، صص ۳۴-۳۵.
۲. دکتر مراد ویلفرد هافمن، بازتاب اندیشه (۱۷) ص ۳۷۵، دکتر عماد افروغ، رسالت (۱۳۸۱/۸/۲).
۳. (مرجع ۱) آشیس ناندی وگبری وشینگکار، ص ۹۰.

۴. بازتاب اندیشه (۱۷)، ص ۳۷۵.
۵. دکتر حسین بشیریه، بازتاب اندیشه (۱۷)، ص ۴-۳۸۲.
۶. همان.
۷. سرژلاتوشه، **غربی سازی جهان**، ترجمه فرهاد مشتاق صفت، سمت، ج ۱/۱۳۷۹، صص ۱۳۳-۱۰۴.
۸. دکتر عماد افروغ، رسالت ۴۸۵۴.
۹. سرژلاتوشه، همان، صص ۲۰-۱۹.
۱۰. ش. لاسعی، **حکایت‌هایی از زندگی مهندس بازرگان**، انتشارات قلم ۱۳۷۶، صص ۱۱۲-۱۱۳.
۱۱. یدالله عسکری، فصلنامه مصباح (بهار ۱۳۸۰)، صص ۱۵۷-۱۴۵.
۱۲. حسین سلیمی، **فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر**، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه ۱۳۷۹، ص ۳۸۰.
۱۳. با اقتباس از: بروس روست رهاروی استار، **سیاست‌های جهانی**، ترجمه سید امیر ایافت، نشریه‌ای جوان ۱۳۷۱، ص ۲۸.
۱۴. با اقتباس از: دکتر شفیع، خراسان ۱۵۲۸۸.
۱۵. فوکویاما: جام جم ۶۹۳-۶۹۱ (۷/۷/۱۳۸۱): لاتوشه: **غربی سازی جهان**، ص ۱۰۷.
۱۶. دنیس گولت: **آینده فرهنگ‌ها**، زهرا فروزان سپهر، ص ۳۴.
۱۷. جی بی مدیسون، «جهانی شدن، چالشها و فرصتها»، راهبرد (۲۲)، ص ۶۸۳.
۱۸. دکتر حسین بشیریه: **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر (مقدمه)**، کیت نش، ترجمه محمد تقی دلفروز، انتشارات کویر ۱۳۸۰، ص ۱۹.
- فرانسیس فوکویاما: جام جم ۶۹۱.
۲۰. دکتر محمد علی منصور ستیری (بحرین): **رسالة التقريب (۳۵-۳۴)**، ص ۳۰۳.
۲۱. فوکویاما، همان.
۲۲. دنیس گولت، همان.
۲۳. دکتر محمد فراگزلو: **اطلاعات سیاسی اقتصادی (مهر - آبان ۱۳۸۱)**، ص ۱۶۶.
۲۴. آتشیس نانندی - گیری دشینگکا: **آینده فرهنگ‌ها**، ص ۷۶.
۲۵. البته پسوندهایی که اسلام را منطقه‌ای یا متحجر معرفی می‌کنند.
۲۶. سهیل عنایت‌الله: **آینده فرهنگ‌ها**، ص ۱۳۳.
۲۷. سرژلاتوشه: **غربی سازی جهان**، صص ۱۰۸-۱۰۹.
۲۸. دکتر مراد ویلفرد هافمن: بازتاب اندیشه (۱۷)، ص ۶۴.
۲۹. دکتر محمد رضا دهشیری: فصلنامه مصباح (۳۷) مقاله «ایران و جهانی شدن، تهدیدها و فرصتها».
۳۰. دکتر محمد ابراهیم محمدی، رسالت (۱۳۸۱/۵/۶) ص ۱۱.
۳۱. سوزاننا گونانی لیک: **آینده فرهنگ‌ها**، ص ۹۵.
۳۲. ضیاءالدین سردار: **آینده فرهنگ‌ها**، فرهنگ‌های آسیایی، ص ۱۱۷.